

## همگام با امام از نیشابور تا مرو / نویسنده: سید عباس رضوی

مجله فرهنگ کوثر پاییز ۱۳۸۵، شماره ۶۷

از نیشابور تا مرو گزارش‌های مستند و دقیقی از حرکت امام در دست است که توسط راویان موثقی مانند ابوصلت هروی و افراد دیگر ثبت شده است.

امام در نیشابور با استقبال باشکوه مردم رو به رو شد. نیشابور در آن دوره یکی از شهرهای عمده خراسان، آباد و آکنده از مساجد، مدارس و علما بوده است. صاحب تاریخ نیشابور - احمد بن محمد... - نوشته است که مردم نیشابور مقدم آن حضرت را گرمی داشتند و شادی‌ها کردند و به اتفاق قطب الانام شیخ ابویعقوب الحقانی راهویه مروزی که شیخ و مقدم ارباب ولایت بود به استقبال آن حضرت از نیشابور بیرون شدند و تا قریه مؤبدیه که از قرای نیشابور است به پیشواز رفتند و شیخ با وجود کبر سن مهار ناچه آن حضرت را بر دوش گرفت و تا بیرون شهر نیشابور پیاده راه پیمود و شیخ محمد بن اسلم طوسی نیز در رکاب مبارک بود و چون به نیشابور وارد شد در محله «قز»، کوچه بلاش آباد نزول فرمود و مقام اختیار کرد. در السنه و افواه مشهور است که حضرت سلطان در نیشابور به منبر برآمد و این حدیث را از خواجه کائنات روایت فرمود:

...«التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق الله» و نیز نقل است که حدیث سلسله الذهب را حضرت رضا هنگام حرکت و

عزیمت به سوی طوس در بازار نیشابور روایت فرمود. [۱]

شیخ صدوق در عیون به نقل از ابوواسع و او از جده خود خدیجه بنت حمدان بن پسند روایت کرده که امام رضا در نیشابور در محله غربی (یا قزوینی) در ناحیه بلاشآباد در خانه جدّم پسند وارد شد. و دلیل شهرت او به پسند نیز آن بود که امام از میان مردم منزل او را پسندیده بود. امام دانه بادامی در گوشه منزل کاشت. آن دانه تبدیل به درخت شد و در مدت یکسال بادام داد. مردم با خبر شدند و بیماران برای استشفاء و تبرک از آن بادام می‌خوردند و به برکت حضرت شفا یافته و هر که را چشم دردی بود از آن بادام به چشم می‌مالید و شفا می‌یافت. زن حامله‌ای که زاییدن بر او دشوار بود. چون از آن بادام خورد در ساعت وضع حمل کرد و اگر چهار پایی را قولنج عارض می‌شد، از شاخه‌های آن بر شکمش می‌مالیدند و خوب می‌شد... [۲]

و نیز شیخ صدوق گزارش داده که امام در نیشابور در محله قزوینی منزل کرد و در آن جا حمامی بنا کرد که امروز به گرمابه رضا مشهور است و آن جا چشمه‌ای بود که آبش کم شده بود. امام کسی را واداشت که آب آن را بیرون آورد تا فراوان شد. امام در بیرون دروازه در زیر زمین حوضی ساخت که چند پله پائین می‌رفت و آب چشمه بدان می‌ریخت. حضرت

داخل حوض شد و بیرون آمد و سپس به روی آن نماز گزارد و سپس مردم می‌آمدند و از آن چشمه برای تبرک نوشیده و در آن حوض غسل می‌کردند و بر روی آن نماز گزارده و دعا می‌کردند و از خداوند حاجت خواسته و حاجاتشان برآورده می‌شد و آن چشمه را امروز عین کهلان می‌نامند و مردم تا به امروز به سراغ آن چشمه می‌آیند. [۳] امروز در قدمگاه در ۲۶ کیلومتری نیشابور چشمه‌ای است که مشهور است قدمگاه امام رضا علیه السلام بوده و اثر نقش قدمی بر سنگ منقوش است که آن را نیز منتخب به حضرت رضا علیه السلام شمرده و مردمان از هر سو برای تبرک و زیارت آن چشمه به قدمگاه می‌روند و بعید نیست این چشمه همان عین کهلان باشد.

در مدت اقامت امام در نیشابور محدثین و راویان حدیث برای استفاده و نقل حدیث بر در خانه امام گرد می‌آمدند. [۴]

#### حدیث سلسله الذهب

مهم‌ترین یادگار امام در نیشابور حدیث معروف سلسله الذهب است که در وقت کوچ از نیشابور در بازار شهر، ایراد فرموده است. در گزارش ابوصلت هروی آمده: در وقت کوچ اما از نیشابور من با او بودم. امام بر استری (شهباء) سیاه و سفید سوار بود. به ناگاه محمد بن رافع و احمد بن حرث و یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و گروهی از علما در محله مربعه به دهانه استر آویختند و گفتند: تو را قسم می‌دهیم به آبروی پدران پاکت، حدیثی که از پدرت شنیده‌ای برای ما روایت کن. امام سر از کجاوه برون آورد و در حالی که ردائی مطرز و نگارین پوشیده بوده فرمود: حدیث کرد مرا پدرم عبد صالح موسی بن جعفر و فرمود حدیث کرد پدرم صادق، جعفر بن محمد و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم ابوجعفر بن علی باقر علوم انبیا و گفت: حدیث کرد مرا پدرم علی بن حسین سید العابدین و او گفت: حدیث کرد مرا سید جوانان اهل بهشت حسین. و او گفت: حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب، و او گفت: شنیدم پیامبر ۶ که فرمود: شنیدم از جبرئیل که گفت: خداوند جل و جلاله فرمود: «انّی انا الله لا اله الاّ انا فاعبدونی. من جاء منکم بشهادة ان لا اله الاّ الله دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی؛ منم خدایی که خدایی جز من نیست. پس مرا عبادت کنید. هرکس لا اله الاّ الله بگوید داخل قلعه و حصار من شده است و هرکس داخل حصار من گردد از عذاب من ایمن است.

کشف الغمه به نقل از تاریخ نیشابور، تألیف حاکم ابوعبدالله نیشابوری این ماجرا را چنین گزارش کرده: حضرت رضا علیه السلام در سفری که به فیض شهادت نائل آمد؛ وارد نیشابور شد. بر مهد و کجاوه‌ای نشسته بود. بر استر شهباء که محل رکوب آن از نقره بود. پس در میان بازار دو نفر از پیشوایان که حافظ احادیث بودند، ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی، به حضرت عرض کردند: به حق پدران پاکیزه و گذشتگان بزرگوار خود صورت خود به ما بنما و روایت کن از برای ما حدیثی از پدران خود از جدت که ما تو را به آن حدیث یاد کنیم. حضرت استر را نگاهداشت و سایبان مهد را کنار زد و چشم‌های مسلمین را به طلعت جمال خود روشن ساخت. دو گیسوی نازنین او مانند دو گیسوی پیامبر ۶ بود. مردم همه ایستاده نظاره می‌کردند. برخی صیحه می‌زدند و بعضی می‌گریستند و بعضی جامه بر تن می‌دریدند و برخی خود را به خاک

افکنده بودند و آنها که نزدیک استر بودند، تنگ استر حضرت را می‌بوسیدند و برخی گردن کشیده بودند و به سایبان کجاوه می‌نگریستند.

مردم تا نیمروز در همان حال انقلاب بودند و آن قدر گریستند که اگر اشکها گرد می‌آمد مانند نهر جاری می‌شد و صداها ساکت شد. پیشوایان مردم و قاضیان فریاد برآوردند: ای مردم! گوش فرا دهید و یادگیرید و اذیت مکنید پیامبر را در عترتش و سکوت کنید و گوش فرا دهید.

آنگاه حضرت املاء فرمود این حدیث را و ابوزرعه و محمد بن اسلم کلمات آن حضرت را به مردم می‌رساندند و برای نوشتن این حدیث بیست و چهار هزار قلمدان به غیر از دوات‌ها آماده شد و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم حضرت موسی بن جعفر کاظم. فرمود: حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد صادق، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی باقر. فرمود: حدیث کرد مرا پدرم علی بن حسین، زین العابدین. فرمود: حدیث گفت مرا حسین بن علی شهید سرزمین کربلا. فرمود: حدیث کرد مرا پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب شهید سرزمین کوفه. فرمود: حدیث فرمود مرا برادرم و پسر عمویم محمد رسول خدا. فرمود: حدیث کرد مرا جبرئیل. فرمود: شنیدم حضرت رب العزه سبحانه و تعالی فرمود: «کلمة لا اله الا الله حصار من است و هرکس آن را بگوید داخل حصار من شده و هرکس داخل حصار من گردد از عذاب من در امان است.» صدق الله سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسوله و صدق الائمه [۵].

شیخ صدوق در گزارش دیگری حدیث قدسی لا اله الا الله حسنی را به نقل از اسحاق بن راهویه نقل کرده و اسحق افزوده است:

«چون مرکب امام عبور کرد، امام صدا زد ولی به شروط آن و من از شروط آنم» و صدوق آن را چنین تفسیر کرده که از شرائط پذیرش لا اله الا الله پذیرش امامت امام است و این که امام از جانب خداوند بر مردم واجب الاطاعه است. [۶]

اربلی، به نقل از استاد ابوالقاسم قشیری آورده که این حدیث به این سند به یکی از سلاطین سامانی رسید. او این حدیث را با آب طلا نوشت و وصیت کرد آن را با او دفن کنند. پس از مرگ، او را در خواب دیدند. پرسیدند: خدا با تو چه کرد؟ گفت: خداوند مرا به تلفظ لا اله الا الله و تصدیق با اخلاص به رسالت پیامبر و این که حدیث را برای احترام با آب طلا نوشتم آمرزید. [۷]

#### قرية الحمراء

امام پس از نیشابور به منزل قرية الحمراء رسید. این محل که اکنون معروف به ده سرخ است در نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد واقع است. [۸] اباصلت هروی گزارش کرده چون امام به قرية الحمراء [یا نزدیکی آن] رسید عرض کردند: یا بن رسول الله! وقت زوال ظهر است آیا نماز نمی‌خوانید؟ حضرت فرود آمد و فرمود: آب بیاورید. گفتند: آب

همراه نداریم. امام با دست مبارک زمین را گود کرد. چشمه آبی به برکت حضرت پدیدار گشت. همگان از آن چشمه وضو گرفتند و اثر آن چشمه تا امروز به جاست. [۹]

#### رباط سعد

یکی از توقفگاه‌های امام پس از نیشابور رباط سعد بوده است. ابو احمد معروف به صفوانی گفته است. قافله‌ای از خراسان به کرمان می‌رفت که دچار دزدان شد. مردی را که گمان می‌بردند دولتمند است اسیر کرده. مدتی در دست خود نگهداشته. او را برای گرفتن مال شکنجه می‌کردند. از جمله او را در میان برف‌ها بسته، زنی از آنان به او رحم آورده و آزادش کرده بود. بر اثر شکنجه زبان و دهانش تباه شده بود. رو به خراسان آورد و شنید علی بن موسی در نیشابور است. شبی در خواب به او گفتند: فرزند پیامبر به خراسان وارد شده از بیماری خودت از او بپرس. شاید تو را به دارویی شفا بخش رهنمایی کند. او گفت در خواب: نزد امام رفته و چاره خواستم. گفت: مقداری کمون (زیره) و سعترا (اویشن) و نمک را بکوب و از آن ۲ یا ۳ بار در دهانت بریز عافیت می‌یابی. مرد از خواب بیدار شد و اعتنایی به رؤیای خود ننمود تا به دروازه نیشابور رسید. به او گفتند: علی بن موسی الرضا از نیشابور کوچ کرده اینک در رباط سعد است. در دلش افتاد نزد حضرت رفته و از امام چاره بخواهد. نزد امام به رباط سعد رفت و گفت: جریان من چنین است و زبان و دهانم تباه گشته و جز به سختی نمی‌توانم سخن بگویم و به من دوایی راهنمایی کن که چاره کارم باشد.

امام فرمود: ایا به تو یاد ندام. آنچه در خواب دیدی عمل کن. مرد گفت: دوباره برای من تکرار کن. فرمود: زیره و اویشن و نمک را بکوب و ۲ یا ۳ بار مقداری از آن را در دهانت بریز، به زودی شفا خواهی یافت. مرد گفت: آن را به کار بردم و شفا یافتیم. [۱۰]

#### کوه سنگ تراشان

امام در ورود به طوس از کوه سنگ تراشان یا کوه سنگی کنونی عبور کرد. مردم از قدیم از سنگ این کوه ظرف‌های سنگی - که در «خراسان» هرکاره نامیده می‌شود. - درست کرده و به اطراف می‌برند. امام در دامنه کوه توقف کرد و در حق آن دعا فرمود.

ابوصلت هروی گزارش کرده: امام رضا علیه السلام چون به سناباد رسید تکیه کرد بر کوهی که دیگ‌ها از آن می‌تراشند و دعا کرد: خداوندا! سود ببخش به این کوه و برکت عطا کن در ظرف‌هایی که از این کوه می‌تراشند و امام فرمود: که از برایش دیگ‌ها از سنگ تراشیدند و فرمود: غذایش را در همان دیگ‌ها تهیه کنند. غذای آن حضرت اندک بود و آهسته غذا می‌خورد. از آن روز مردم به آن کوه رو آوردند و دیگ‌ها و ظرف‌ها از سنگ آن تراشیدند و برکت یافتند. [۱۱]

امام رضا علیه السلام در نوقان طوس

بنا به گزارش مورخان امام رضا علیه السلام پس از وارد شدن به طوس در ناحیه نوقان منزل کرد. نوقان ملک حمید بن قحطبه طائی از حکام هارون الرشید در خراسان بود. امام در منزل حمید که در باغ بزرگی قرار داشت منزل کرد. گور هارون نیز در همان باغ بود. عبد السلام هروی گفته: حضرت به خانه حمید بن قحطبه وارد شد و نزد قبر هارون الرشید رفت. با دست مبارک به یک طرف قبر خط کشید و فرمود: این جا تربت من است و من این جا به خاک سپرده می‌شوم و به زودی خداوند این جا را جایگاه آمد و شد شیعیان و دوستان من قرار می‌دهد. به خدا قسم! کسی که مرا زیارت کند و بر من سلام کند شفاعت ما اهل بیت و رحمت و آمرزش خداوند او را در بر می‌گیرد. سپس رو به قبله نمود و چند رکعت نماز گذارد و دعا کرد. سپس سجده‌ای طولانی کرد که من (ابوصلت) پانصد تسبیح از آن جناب شمردم. پس از آن مکان بیرون آمد. [۱۲]

### حرز امام رضا علیه السلام

صدوق از یاسر خادم نقل کرده: چون امام رضا علیه السلام به قصر ابن قحطبه وارد شد جامه‌های خود را کند و به حمید داد. او آن را برای شستن به کنیز خود داد، اندکی بعد کنیز با رقعہ ای بازگشت و گفت: آن را در پیراهن ابوالحسن علی بن موسی الرضا یافتیم. حمید گوید: به امام عرض کردم، فدایت گردم کنیز در پیراهن شما نوشته پیدا کرده این رقعہ چیست؟ فرمود: ای حمید! این حرزی است که از خود جدا نمی‌کنم. گفتم: مرا از مضمون آن آگاه کن. فرمود: این حرزی است هرکس آن را در گریبان خود نگاه دارد بلا از او دور می‌شود و از شر شیطان و سلطان ایمن می‌ماند. امام حرز را بر حمید چنین املا فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله انى اعوذ بالرحمن منك ان كنتَ تقيا او غير تقى. أخذتُ بالله السميع البصير على سمعك و بصرک لا سلطان لك على ولا على سمعى و لا على بصرى و لا على شعرى و لا على بشرى و لا على لحمى و لا على دمی و لا على مخى و لا على عصبى و لا على عظامى و لا على اهلى و لا على مالى و لا على ما زرقنى ربى. سترت بينى و بينك بسر النبوة الذى استتر به انبياءُ الله من سلطان الفراعنة. جبرئيل عن يمينى و ميكائيل عن يسارى و اسرافيل من ورائى و محمد امامى والله مطلع على يمنعك عنى و يمنع الشيطان منى. اللهم لا يغلب جهله اناك ان يستفزنى و يستخفنى التجأت اللهم اليك التجأت اللهم اليك التجأت [۱۳].

### امام رضا علیه السلام در سرخس

سرخس یکی از چهار شهر خراسان آن روز بود. در میانه نیشابور و مرو در کنار نزدیکترین راه طوس به مرو. امام رضا علیه السلام در سفر به مرو در سرخس توقف داشتند. از برخی گزارش‌ها استفاده می‌شود که امام مدتی در سرخس تحت نظر [و شاید بازداشت خانگی] بوده است. در گزارشی از ابوصلت هروی در این باره چنین ثبت شده است:

به در خانه‌ای که حضرت رضا علیه السلام در سرخس در آن زندانی بود آمد. از زندانبان اجازه ملاقات خواستم. گفت: راهی به آن نیست. گفتم: چرا؟ گفت: او چه بسا در شب و روز هزار رکعت نماز می‌گذارد و ساعتی در آغاز روز و پیش از غروب در مصلای خود نشسته و با پروردگار خود مناجات می‌کند.

گفتم: در وقتی از این اوقات برایم اجازه دیدار بگیر و او اجازه گرفت. نزد حضرت رضا رفتم. او در جای نماز خود نشسته و در اندیشه فرو رفته بود. به امام گفتم: یابن رسول الله این چیست که مردم از شما حکایت می‌کنند؟

فرمود: چه می‌گویند؟ گفتم: از شما نقل می‌کنند که فرموده‌اید: مردم بندگان ما هستند. فرمود: خدا آفریننده آسمان‌ها و زمین است و دارای پنهان و آشکار. تو شاهدی که من هرگز این سخن را نگفته‌ام و هیچ گاه از پدران خود چنین سخنی شنیده‌ام. و تو دانایی به ستم‌هایی که از این امت به ما اهل بیت وارد شده است و تو دانایی به این که این اتهام نیز از همان ستم‌هاست. سپس حضرت رضا علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای عبدالسلام! اگر مردم آفریده ما باشند؛ چنان که حکایت می‌کنند، پس برای کی ما از ایشان بیعت می‌گیریم. گفتم: یابن رسول الله راست گوئی. سپس فرمود: ایا تو منکری آنچه حق تعالی برای ما از ولایت و امامت واجب گردانیده، چنان که غیر تو منکر است. گفتم: پناه بر خدا، من اقرار دارم به ولایت و امامت شما. [۱۴]

برخی از پژوهشگران استفاده کرده‌اند، بازداشت امام در مسیر رفتن به مرو بوده است. [۱۵] اگر چنین باشد، شاید این کار برای تحت فشار قرار دادن امام برای تحمیل ولایت‌عهدی مأمون با شرایط دلخواه آنان باشد، چه سخنان امام در طول سفر و استقبال باشکوه مردم نیشابور از امام، زنگ خطر را برای بنی عباس به صدا در آورد و مأمون از سرپیچی امام از برنامه خود واهمه داشت. چه امام بی‌واهمه در مناسبت‌ها مشروعیت حکومت عباسیان را زیر سؤال می‌برد و با نقل روایات جدش پیامبر، ضرورت اطاعت از اهل بیت را برای مردم شرح می‌داد. از این رو، دور نیست که مأمون برای آماده کردن امام جهت پذیرش ولایت عهدی او را محترمانه در زندان خصوصی قرار داده و مردم را از ملاقات امام باز داشته باشد.

ولی چه بسا حبس امام در سرخس در سال آخر عمر امام در مسیر بازگشت ایشان از مرو به سوی طوس روی داده باشد. چه بعید است امام در مسیر رفتن، آن هم با آن استقبال‌های گرم گروهی از سوی مردم و کارگزاران دولت زندانی شوند و از متن روایت ابوصلت و جمله پس برای کی ما از ایشان بیعت می‌گیریم، استشمام می‌شود که این رویداد، بر فرض صحت، پس از بیعت مرو بوده و نیز مرحوم ملاهاشم خراسانی نیز این را تأیید کرده که باز داشت امام که چند ماه به طول انجامیده پس از قتل حسن بن فضل در سرخس در سال ۲۰۲ ق. اتفاق افتاده است. [۱۶]

امام در راه مرو

عبید ضبی نقل کرده که وقتی حضرت رضا علیه السلام در روزگار مأمون وارد نیشابور شد، من مأمور اداره کارهای او شدم. چون از نیشابور کوچ کرد تا سرخس نیز او را مشایعت کردم. پس از سرخس نیز در نظر داشتم تا مرو همراهش باشم،

اما یک منزل که از سرخس دور شدیم، حضرت سر از کجاوه بیرون آورد و گفت: ای بنده خدا به سلامت برگرد. تو وظایف خود را در باره ما انجام دادی و مشایعت حد معینی ندارد. گفتیم: به حق مصطفی و مرتضی و مادرت زهرا حدیثی برایم بگو تا دلم آرام گیرد و برگردم. فرمود: پدرم از جدم از پدرش شنید و او از پدرش و او از پدرش می‌گفت: شنیدم پدرم علی بن ابی طالب از پیامبر شنیده که گفته: قال الله جلّ جلاله: لا اله الا الله اسمی من قاله مخلصاً من قلبه دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی [۱] علیه السلام].

#### امام رضا علیه السلام در مرو

مرو از شهرهای قدیمی خراسان بود که در سال ۲۲ ق. توسط احنف بن قیس فتح شد. [۱۸] مرو در دوره خلفای اموی به دلیل اسلام ستیزی و سیاست‌های نژاد پرستی به پایگاهی علیه امویان تبدیل شد و قیام بنی عباس از مرو آغاز شد. با روی کار آمدن مأمون مرکز خلافت عباسی به مرو منتقل شد.

امام در ورود به مرو با استقبال با شکوه مردم و کارگزاران مأمون رو به رو شد و مأمون در احترام آن حضرت بسیار کوشید و آن حضرت را در مکان مناسبی جای داد. مأمون از رجاء بن ابی ضحاک از احوال و کارهای امام در مسیر سفر پرسید و رجاء به تفصیل عبادت‌ها و کارهای امام را شرح داد. مأمون گفت: بله، ای پسر ابی الضحاک! علی بن موسی بهترین اهل زمین و اعلم و عابدترین ایشان است، ولی خبر نده مردم را به آنچه از آن حضرت دیده‌ای؛ زیرا می‌خواهم فضل آن حضرت فقط از زبان من آشکار شود و به خدا کمک می‌جویم بر نیتی که دارم که او را بلند کنم و قدر او را رفیع سازم. [۱۹]

امام رضا علیه السلام پس از استقرار در مرو برخی از همراهان خود را به مدینه برگرداندند؛ از جمله مسافر خادم [۲۰] را که امام به او فرمود: به ابو جعفر (امام جواد علیه السلام)، بپیوند که او امام و مولای توست. [۲۱] و مسافر به مدینه بازگشت و تا آخر عمر در خدمت امام جواد علیه السلام بود. و نیز امام، ساریانان رانواخت و به آنان هدایای با ارزشی عنایت کرد.

علامه مجلسی در بحارالانوار پس از نقل حدیثی از امام رضا علیه السلام نوشته است: از شگفتی‌های روزگار آن است که این روایت در نزد شخصی از اهالی کرون است. یکی از اهل کرون که قریه‌ای است از نواحی ما در اصفهان [نائین] شتربان حضرت بود. در سفری که حضرت به خراسان می‌رفتند. چون ساریان خواست به وطن خود برگردد به امام رضا علیه السلام گفت: یابن رسول الله! مرا سرافراز کن به چیزی از خط خود که بدان تبرک جویم. آن مرد از عامه بود. حضرت نوشته‌ای به او داد: «کن محباً لآل محمد و ان كنت فاسقاً و کن محباً لمحبيهم و ان كانوا فاسقين؛ [۲۲] دوستدار خاندان پیامبر باش، گرچه فاسق باشی و دوستدار دوستداران اهل بیت باش، گرچه دوستداران آنان فاسق باشند.»

ملاهاشم خراسانی به نقل از فوائد الرضویه پس از نقل ماجرا افزوده است: در آخر نوشته، حضرت نوشته شده است: قال ابوذر رضی الله عنه، قال رسول الله: يا اباذر! اوصيك فاحفظ لعل الله ان ينفعك به، جاور القبور تذكر بها الاخرة و زرها

احیاناً بالنهار و لا ترزها باللیل؛ ای اباذر! تو را وصیت می‌کنم آن را به خاطر بسپار، شاید به تو سود رساند. با قبرستان همسایگی کن و با یاد آن آخرت را در نظر آر و قبرستان را گه گاه در روز زیارت کن و در شب به زیارت مردگان مرو.» گفته شده این نوشته شریف نزد برخی از اهالی قریه کرون موجود است. [۲۳]

از وقت اقامت امام در مرو تا شهادت حضرت در سال ۲۰۳ ق. حوادث گوناگونی در پیرامون امام روی داد، مانند مناظره‌ها، گفت و گوهای امام و مأمون، ماجرای ولایتعهدی و... که در این مجال نگنجد.

پی نوشت ها:

۱. جغرافیای تاریخی حضرت رضا از مدینه تا مرو، ص ۱۳۲ به نقل از تاریخ نیشابور.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۳۶.

۴. منتخب التواریخ، ص ۵۴۳ به نقل از فوائد الرضویه.

۵. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۴؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۹۸.

۶. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۵.

۷. کشف الغمه، ج ۳، ص ۹۹.

۸. منتخب التواریخ، ص ۵۴۴.

۹. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۶.

۱۰. همان، ج ۲، ص ۲۱۱.

۱۱. همان، ج ۲، ص ۲۱۱.

۱۲. همان، ج ۲، ص ۱۳۶.

۱۳. همان، ج ۲، ص ۱۳۸.

۱۵. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴.

۱۶. جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا (ع)، جلیل عرفان منش، ص ۱۴۹، بنیاد پژوهشهای آستان قدس.



۱۷. منتخب التواریخ، ص ۵۲۵.

۱۸. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۷.

۱۹. فتوح البلدان، بلاذری، ص ۲۸۱.

۲۰. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۵.

۲۱. مرقدی منسوب به بابا مسافر در قم وجود دارد که در ادامه خیابان ۴۵ متری عمار یاسر قبّه و بارگاه کوچکی دارد. زندگینامه وی نیز در مجموعه ستارگان حرم آمده است.

۲۲. رجال کشی، ص ۴۲۶.

۲۳. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۵۳، مؤسسه الوفاء.

۲۴. منتخب التواریخ، ص ۵۵۴ با اندک تصرّف.